بررسی

سرمایه‌داری از کجا به وجود آمده است؟

تردیدی نیست که امروزه جهان با بحران روبه‌روست. این بحران بر نظامی تأثیر دارد که قریب به ۵۰۰ سال از عمر آن می‌گذرد. حرکت رو به جلوی نظام سرمایه‌داری بر رشد اقتصادی استوار است و مشکلات بسیاری این مسیر را پیچیده و مبهم کرده است. از نرخ‌های پایین سود و اضافه انباشت، کم‌مصرفی و تقاضای ناکافی، فروپاشی نظام مالی جهان تا کمبود انرژی و بحران محیط زیست. آرایش‌ورو بر توانیم سود و توسعه آینده در چارچوب نظام موجود دست و کوبده بسیار است. ناگفته پیداست که برای درک زمانه حاضر و دامنه و عمق بحران در چارچوب آن باید بیش از پیش گذشته را شناخت. برای فهم آنچه اکنون رخ می‌دهد، باید فهمید چطور به اینجا رسیده‌ایم. در این زمینه به تازگی به همت نشر ثالث و با ترجمه حسن مرتضوی یکی از آثار ضری هلر منتشر شده که در یکی مطرح می‌شود که در این مقطع مخاطبان عمومی باید دروازه آن بدانند: یعنی زایش سرمایه‌داری از کجا و به کجا آمده است. کتاب مناسب خواننده عامی است که می‌خواهد بداند سرمایه‌داری از کجا به وجود آمده و نیز می‌خواهد با بحث‌های تاریخی اصلی درباره خاستگاه‌های آن آشنا شود. کتاب «زایش سرمایه‌داری: از چشم‌انداز سده بیست‌ویکم» سومین اثر در این زمینه است که حسن مرتضوی با نشر ثالث منتشر کرده است. دو اثر قبلی عبارتند از: «بحث برنر» (۱۳۹۵) و «خاستگاه سرمایه‌داری از چشم‌انداز گسترده‌تر» (۱۳۹۶).

موضوع کتاب حاضر بررسی توسعه درازمدت سرمایه‌داری است. یعنی مجادله‌آمیزترین و شاخته‌شده‌ترین توسعه در میان کدام‌ها از کی شیوه تولید به شیوه‌ای دیگر، هر قدر هم بدین کبار در آروپا ۵۰۰سال تخمین می‌زند درحالی‌که این کبار در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین همچنان ادامه دارد. نقطه آغاز این دگرگونی در اروپا به قرن چهارده‌م و بحران نظام فئودالی برمی‌گردد که با انقلاب صنعتی ادامه داشت. در این کتاب، اگرچه کار اروپامحور بررسی می‌شود، لیکن بحث به اروپا محدود نمی‌ماند. هلر کار اروپامحور را به مارکس اشاره می‌کند که تأکید داشت، زایش مناسبات تولید سرمایه‌داری در دولت در فرایندهای مهم بدست می‌آید. در فصل چهارم به انقلاب‌های سرمایه‌داری در هلند، انگلستان و فرانسه می‌پردازد و دلایل اینکه انقلاب بورژوایی را برای توسعه سرمایه‌داری در اروپا توضیح می‌دهد. فصل پنجم به نقش دولت در نظافی می‌پردازد که رشد نامزون سرمایه‌داری موجب واکنش دست و کوبده بسیار است. ناگفته پیداست که برای درک زمانه حاضر و همدلی با آن باید بیش از پیش گذشته را شناخت. برای فهم آنچه اکنون رخ می‌دهد، باید فهمید چطور به اینجا رسیده‌ایم. در این زمینه به تازگی به همت نشر ثالث و با ترجمه حسن مرتضوی یکی از آثار ضری هلر منتشر شده که در یکی مطرح می‌شود که در این مقطع مخاطبان عمومی باید دروازه آن بدانند: یعنی زایش سرمایه‌داری از کجا و به کجا آمده است. کتاب مناسب خواننده عامی است که می‌خواهد بداند سرمایه‌داری از کجا به وجود آمده و نیز می‌خواهد با بحث‌های تاریخی اصلی درباره خاستگاه‌های آن آشنا شود. کتاب «زایش سرمایه‌داری: از چشم‌انداز سده بیست‌ویکم» سومین اثر در این زمینه است که حسن مرتضوی با نشر ثالث منتشر کرده است. دو اثر قبلی عبارتند از: «بحث برنر» (۱۳۹۵) و «خاستگاه سرمایه‌داری از چشم‌انداز گسترده‌تر» (۱۳۹۶).

نقشه‌برداری از جهان با جعبه قارها و سواحل و دریاچه‌های آن با دوره رنسانس و سفرهای اکتشافی که به کشف آمریکا منجر شد آغاز می‌شود و محصول عقلانیت عصر جدید است. اما در پس نقشه‌برداری و مساحی با نقشه سیاسی- تاریخی استعمار روبه‌رو می‌شویم. تجربه استعمار بود که کشیدن نقشه جهان و نقشه‌برداری دقیق از جعبه قارهها را هم ممکن ساخت و هم ضروری. در متن همین دیالکتیک نقشه و نقشه‌برداری است که با بعد تاریخی و اجتماعی مسئله روبه‌رو می‌شویم. تحلیل هابدیگر بیشتر معطوف به سویه هستی‌شناختی گرهخوردن جهان با تصویر است. ولی در اینجا به سمت یک درک تاریخی و اجتماعی از گرهخوردن جهان با تصویر حرکت می‌کند.

اگر ذات اصلی عصر جدید به یک زبان لاکانی امر واقعی (the real) آن را سرمایه بدانیم بنابراین بیشت این تلاش برای نقشه‌برداری به یک‌تصویرکشیدن، با بازنمایی خود سرمایه روبه‌رو می‌شویم. اثر «دیالکتیک روشنگری» آدورنو و هورکهایمر گرفته تا «جامعه نمایش» گی دبور و آثار فردریک جیمسون و آلبرتو توسکانو همه به همین بیوند بین نقشه‌برداری و امر واقعی دوران ما یعنی سرمایه می‌پردازند و رمز اصلی جهان را در این ارتباط جستوجو می‌کنند.

اما برای درک بهتر واقعیت معرفتی تصویر بهتر است بازگردیم به کوکل ارز و لایه‌های سه‌گانه واقعیت در تجربه دیجیتالی ما. این سه لایه یا سطح عبارتند از: ۱) تجربه به‌طور بی‌واسطه روی صفحه مانیتور دیده و تجربه می‌شود: مجموعه‌ای از خطوط و رنگ‌ها و اشکال که همگی محصول سیگنال‌های برق‌اند؛ ۲) خود نرم‌افزار یا همان برنامه نوشته‌شده که شرط ظهور و ممکن‌شدن سطح یک است. اما خودش رؤیت نمی‌شود. این برنامه حوزه‌ی از جهان محاری و برقی است اما فقط شرط پیشینی است؛ ۳) سطح شیء‌گشتن و خود کامپیوتر یا کل جهان واقعی و غیرمجازی ما که چیزی غیر و مستقل از سیگنال‌های الکتریکی است. این توصیف سه‌وجهی از جمیع جهان یا همه‌تبدی‌گی سه‌گانه فلسفه کانت همخوان است: ۱) عرصه یا سطح پدیداری تجربی و بی‌واسطه انسانی است اباخود خود یا سازه‌ذاتی و حتی یا فایده یا خیر مصرف‌ان در مقام یک مصرف «خاص»؛ ۲) از دست می‌دهد. ولی همین میز در بازار، یعنی در متن رابطه‌ای مستقل و مجزا از تولید، ارزش دیگری پیدا می‌کند که مصرف‌کن را از زمان مبادله می‌نامد. فلسفه‌ارزیا اصطلاحی است که مارکس برای توصیف ارزش مبادله یا وضعیت جدید محصول کار به کار می‌برد. همان پیشینی و استعلایی مقولات فلسفه و حسانیت استعلایی که شرط ظهور و ممکن‌شدن سطح اول است اما خودش تجربه نمی‌شود و به همین سبب کانت حتی آن را توهم استعلایی می‌نامد و ۳) در تقابل با سطح قبلی که جزئی از جهان پدیداری یا فنومنال است. سطح سوم همان عرصه اشیا فی‌نفسه یا نومنیست که غیرقابل شناخت است.

گذر از نقشه‌برداری استعلایی/ مجازی مبتنی‌بر فلسفه و علم به نقشه‌های تاریخی/ طبقاتی مبتنی‌بر سرکوب و ستیز مستلزم گذر از توصیف سه‌گانه‌های کانت و اینترنت به حوزه برنلاظم تفکر مارکس، فروید و لاکان است. در همه این موارد به‌ویژه به مورد سه‌گانه مصرف لاکان یعنی امر خیالی/ امر نمادین/ امر واقعی با شباخت‌ها و تفاوت‌های بسیاری مواجه می‌شویم که فرصت پرداختن به آنها نیست. هرچند می‌توانند بسیار مهم و تفکربرانگیز باشند. من فقط به اشاره کوتاهی به فروید و مارکس بسنده می‌کنم. اما قبل از آن باید نکته مهمی را طرح کنم. گذر از کانت به مارکس و فروید و لاکان مستلزم یک میانجی مهم یعنی هگل است. مستلزم تلاشی هگلی برای رادیکالیزه‌کردن فلسفه کانت و دیالکتیکی‌کردن مرزکشی‌های اوست. به‌نحوی‌که سه سطح را به عرصه موردنظر کانت را نه‌فقط به صورت مکانیکی و انتزاعی از هم جدا نینیسم بلکه در هم فروفتن آنها را نیز محصول تناقضات و گسست‌ها و شکاف‌های درونی آنها قلمداد کنیم. به گفته هگل، امر واقعی یا فی‌نفسه فقط در هیئت شکافی درون جهان پدیداها موجودیت می‌یابد. یعنی به میانجی تناقضات درون و میان دو سطح دیگر. پس فقط به‌واسطه هگل است که می‌توان از نقشه‌برداری به نقشه و از فلسفه به تاریخ گذر کرد.

با کمک نظریه تفسیر خواب فروید می‌توان این سه سطح را در فروید هم دید: ۱) محتوای آشکار رؤیا (هر خوابی که می‌بینیم)؛ ۲) محتوای نهفته یا پنهان رؤیا (ساختار میل و رابطه بین میل و زنجیره دال‌ها) و ۳) تحقق خیالی میل ناخودآگاه که خواب را ممکن می‌سازد. در اینجا هم سطح سوم یعنی همان میل ناخودآگاه فقط از طریق حرکت برتنش از سطح ۲ به ۱ با همان عمل رؤیا تحقق می‌یابد. ناخودآگاه و سرکوب، امور قبلی و آغازین نیست بلکه از خلال حرکت میل سرکوب‌شده و تفسیرهای متضاد از تحقق می‌یابند. این سه عرصه به شکل دیالکتیکی به میانجی تناقض‌هایشان به هم وصل می‌شوند.

در مارکس هم با سه سطح مواجهیم: ۱) سطح اول همان امر بی‌واسطه واقعیت تجربی زمان و مکان است. سطح اجناس و اشیا سودمند که ما آنها را در بسازار خریدوفروش می‌کنیم. در مغازه ما با اقتصاد سیاسی کار نداریم و اول صرفا وسیله‌ای است که اجازه می‌دهد من سایگ چیپس بخرم؛ ۲) سطح شیءوالاتو و پر از توهمات پول و کالا و ارزش مبادله که نیروهایی انتزاعی و بر فراز دسترس و فهم ما هستند. مگر به هنگام بحران که به قول مارکس پول از وسیله مبادله به یکباره ارزش واقعی بدل می‌شود. سطح دوم در حالت عادی برای ما یک امر موهوم است. همان مردم‌های متحرک و احساب بدون بدنی که از درون کاندانسانویای قرن هجدهم بیرون می‌آید. همان نیروهای انتزاعی پول، کالا و ارزش مبادله که خیرت اجناس مغازه را مصرف می‌کنند؛ ۳) سطح سوم سطح واقعی تولید است که ما اصلا به آن را نمی‌بینیم. فانتاسماگوریا جایی می‌آید که تولید محو شده و ما با سطح دوم مواجهیم خرید و مصرف کالایی به نام پول. اما همین تولید در سرمایه‌داری در واقع سبب می‌شود سطح سخت و طاقت‌فرسای کار که متعلق به حوزه تولید است پنهان بماند. این پنهان‌کردن حقیقت مبادله کار با سرمایه با دستمزد عملا به معنای سرپوش‌نهادن بر واقعیت وجود استثمار است. آنها زمانی اتمیزه و منزوی می‌شوند که باید برای رابطه اجتماعی خودشان بول بیردازند. یعنی حتی برای ارتباط با انسان‌های دیگر باید پول نقش بدهند یا حق اشتراک اینترنت بخرند تا بتوانند از ایمیل برای ارتباط با دیگران استفاده کنند. مثلا در شهرهای بزرگ غربی سالمندانی که تنها هستند وادار می‌شوند برای داشتن یک هم‌صحبت پول بپردازند. حتی در مراکز عمومی کافی‌های وی‌پی‌ان روی بیلبوردها به چشم می‌خورد تا از طرف انجمن‌های خیریه که از دهها درخواست پول می‌کنند برای سالمندانی که برای خریدن هم‌صحبت احتیاج به پول دارند؛ یا به عبارتی، می‌خواهند وقت یک انسان دیگر را خریداری کنند که مصرف‌کن از انسانی است اباخود خود یا سازه‌ذاتی و حتی یا فایده یا خیر مصرف‌ان در مقام یک مصرف «خاص»- از دست می‌دهد. ولی همین میز در بازار، یعنی در متن رابطه‌ای مستقل و مجزا از تولید، ارزش دیگری پیدا می‌کند که مارکس آن را ارزش مبادله می‌نامد. فلسفه‌ارزیا اصطلاحی است که مارکس برای توصیف ارزش مبادله یا وضعیت جدید محصول کار به کار می‌برد. همان پیشینی و استعلایی مقولات فلسفه و حسانیت استعلایی که شرط ظهور و ممکن‌شدن سطح اول است اما خودش تجربه نمی‌شود و به همین سبب کانت حتی آن را توهم استعلایی می‌نامد و ۳) در تقابل با سطح قبلی که جزئی از جهان پدیداری یا فنومنال است. سطح سوم همان عرصه اشیا فی‌نفسه یا نومنیست که غیرقابل شناخت است.

گذر از نقشه‌برداری استعلایی/ مجازی مبتنی‌بر فلسفه و علم به نقشه‌های تاریخی/ طبقاتی مبتنی‌بر سرکوب و ستیز مستلزم گذر از توصیف سه‌گانه‌های کانت و اینترنت به حوزه برنلاظم تفکر مارکس، فروید و لاکان است. در همه این موارد به‌ویژه در مورد سه‌گانه مصرف لاکان یعنی امر خیالی/ امر نمادین/ امر واقعی با شباخت‌ها و تفاوت‌های بسیاری مواجه می‌شویم که فرصت پرداختن به آنها نیست. هرچند می‌توانند بسیار مهم و تفکربرانگیز باشند. من فقط به اشاره کوتاهی به فروید و مارکس بسنده می‌کنم. اما قبل از آن باید نکته مهمی را طرح کنم. گذر از کانت به مارکس و فروید و لاکان مستلزم یک میانجی مهم یعنی هگل است. مستلزم تلاشی هگلی برای رادیکالیزه‌کردن فلسفه کانت و دیالکتیکی‌کردن مرزکشی‌های اوست. به‌نحوی‌که سه سطح را به عرصه موردنظر کانت را نه‌فقط به صورت مکانیکی و انتزاعی از هم جدا نینیسم بلکه در هم فروفتن آنها را نیز محصول تناقضات و گسست‌ها و شکاف‌های درونی آنها قلمداد کنیم. به گفته هگل، امر واقعی یا فی‌نفسه فقط در هیئت شکافی درون جهان پدیداها موجودیت می‌یابد. یعنی به میانجی تناقضات درون و میان دو سطح دیگر. پس فقط به‌واسطه هگل است که می‌توان از نقشه‌برداری به نقشه و از فلسفه به تاریخ گذر کرد.

سخنرانی مراد فرهادپور درباره بازنمایی سرمایه

نقشه (برداری) سرمایه

گروه اندیشه: بینچشینه گذشته نشست «بازنمایی سرمایه؛ در مؤسسه پرسش برگزار شد. در این نشست بارنامه عمادیان با عنوان «فانتاسماگوریا: جهان‌وارونه سرمایه» و مراد فرهادپور با عنوان «نقشه (برداری) سرمایه» سخنرانی کردند. ابتدا عمادیان درباره مفهوم فانتاسماگوریا در تفکر مارکس صحبت کرد. سپس فرهادپور با توضیح مفهوم نقشه‌برداری استعلایی/مجازی در تکنولوژی و فلسفه به نقشه‌های تاریخی/طبقاتی مبتنی بر سرکوب و ستیز رسید و در انتها تلاشی را درباره وضعیت اقتصادی و تحولات قیمت ارز در ایران مطرح کرد.

بارنامه عمادیان:

فانتاسماگوریا: جهان وارونه سرمایه

موضوع صحبت من تلاقی است درباره مفهوم فانتاسماگوریا در تفکر مارکس. براساس تعریف دانشنامه اکسفورد، فانتاسموگوریا به معنای مجموعه یا زنجیره‌ای از تصاویر خیالی یا حتی واقعی است که در حالت رویا یا مدیان تب‌آلود رویت می‌شود. تصاویری که سه‌گانه ویژگی‌های گروه دوم یعنی همان پیش‌شرط‌های استعلایی است. نباید فراموش کرد که کانت ساختار پیشینی و استعلایی را نه جزیی از جهان فی‌نفسه نومنال می‌داند، و نه آن را با واقعیت تجربی یکی می‌کند. ما هیچ‌گاه خود این چارچوب پیشینی استعلایی را در ظرف زمان و مکان تجربه نمی‌کنیم. هرچند که همین چارچوب، عامل برسازنده و شکل‌دهنده به تجربه حسی ما از اشیای تجربی است. به واسطه همین نبود و غیبت تجربی است از سوژگی استعلایی است که کانت می‌تواند آن را توهم استعلایی بنامد. به‌همین‌ترتیب در توصیف مارکس از روابط سرمایه‌دارانه، آن پیش‌شرط‌های مهم‌تر، نخست، سطوح واقعی رابطه سرمایه و کارگر همچون شیء/فی‌نفسه کانتی مهیاری نادیده باقی می‌ماند؛ دوم، سطح تبروها و روندهای انتزاعی و شیءگونه پول کار و کالا که بعدا آن را بیشتر تحلیل خواهیم کرد؛ و سوم، سطح تجربی‌یواسطه خرید و مصرف اشیای سودمند. به هاکنام خرید خود را با اجناس و محصولات سودمند روبرو می‌بینیم به نام کالاها. روابط میان پول و کالا برای ما در حکم اشباح و موهومات‌اند. اما ارزش‌پایی سرمایه (valorization) و تحقق ارزش مبادله که هدف اصلی تولید سرمایه‌دارانه است، بدون این اشباح موهوم ممکن نمی‌شود. همچنین به محل است که با مقایسه سطوح سه‌گانه مارکس با سه عرصه کانت است که می‌توانیم بفهمیم چرا فانتاسماگوریا یک توهم واقعی است.

توهم واقعی

باید به این نکته اشاره کنیم که برخلاف رابرتسون که مدافع عقل روشنگری بود برای مارکس حضور واقعی این اشباح و حوز مفهوم فانتاسماگوریا در واقع میبن شکست عقلانیت روشنگری است. زیرا فانتاسماگوریا کوآن آن است که ما به بوسیله پیروزی خود عقل روشنگری در جهان واروبه و تاریک ظلم‌ها و اشباح گرفتار شده‌ایم.

البته، مارکس بیش‌تر در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» نیز اصطلاح تاریخچاه (Camera obscura) را به‌کار برده بود. همان‌طور که می‌دانید چناتچه دریک اتاق ویژه‌ای روزی دیوار روبه‌روی خود داشته باشد که نور بتابد از آن عبور کرده وارد اتاق شود. تصویری که از دنیای بیرون بر روی دیوار مقابل نقش خواهد بست وارُونه خواهد بود. البته بعدها برای اینکه تصاویر وارونه نباشند از لنزهای مخصوصی استفاده شد. اما این مثال کمک می‌کند توضیح مارکس از وارونگی ایدئولوژیک واقعیت را بهتر درک کنیم. تاریخچاه تشبیهی مجازی را در اختیار مارکس گذاشت که به او اجازه می‌داد تحریف و وارونه‌شدن واقعیت را بررسی کند.

اما استعاره فانتاسماگوریا پیچیدگی خاصی دارد و مارکس از آن برای روشن‌ساختن رابطه میان انسان‌ها و کالاها در نظام سرمایه‌داری بهره گرفته. او در دیباچه ۱۸۶۷ جلد اول «سرمایه» در توصیف پروژه خود می‌گوید: «ما باید شیءگاه دیدن را کنار زنیم. همان شیءگاهی که بر چشم و گوشمان می‌خیزند تا به خود بیقوانیم که هویاتی در کار نیست». خود واژه فانتاسماگوریا بر پاراگراف معروف جلد اول «سرمایه» درباره فتیشیسم کالایی ظاهر می‌شود. آنجا، دیدم بحث مارکس را به صورت فشرده تکرار کیم: در فرایند تبدیل ایده‌ها به کالا، این مبحث خاص که محصول کار انسانی است اباخود خود یا سازه‌ذاتی و حتی یا فایده یا خیر مصرف‌ان در مقام یک مصرف «خاص»- از دست می‌دهد. ولی همین میز در بازار، یعنی در متن رابطه‌ای مستقل و مجزا از تولید، ارزش دیگری پیدا می‌کند که مارکس آن را ارزش مبادله می‌نامد. فلسفه‌ارزیا اصطلاحی است که مارکس برای توصیف ارزش مبادله یا وضعیت جدید محصول کار به کار می‌برد. همان پیشینی و استعلایی مقولات فلسفه و حسانیت استعلایی که شرط ظهور و ممکن‌شدن سطح اول است اما خودش تجربه نمی‌شود و به همین سبب کانت حتی آن را توهم استعلایی می‌نامد و ۳) در تقابل با سطح قبلی که جزئی از جهان پدیداری یا فنومنال است. سطح سوم همان عرصه اشیا فی‌نفسه یا نومنیست که غیرقابل شناخت است.

پیش‌شرط‌های استعلایی تجربه از زمان و مکان گرفته تا مقولات فاهمه نظیر علیت که همه آنها را می‌توان تحت عنوان سوژگی استعلایی کرد آورد؛۳) عرصه تجربه حسی ما از زمان و مکان و اشیای واقعی که موضوع فاهمه و تحلیل علمی‌اند. نکته اینجا در این طبقه‌بندی سه‌گانه ویژگی‌های گروه دوم یعنی همان پیش‌شرط‌های استعلایی است. نباید فراموش کرد که کانت ساختار پیشینی و استعلایی را نه جزیی از جهان فی‌نفسه نومنال می‌داند، و نه آن را با واقعیت تجربی یکی می‌کند. ما هیچ‌گاه خود این چارچوب پیشینی استعلایی را در ظرف زمان و مکان تجربه نمی‌کنیم. هرچند که همین چارچوب، عامل برسازنده و شکل‌دهنده به تجربه حسی ما از اشیای تجربی است. به واسطه همین نبود و غیبت تجربی است از سوژگی استعلایی است که کانت می‌تواند آن را توهم استعلایی بنامد. به‌همین‌ترتیب در توصیف مارکس از روابط سرمایه‌دارانه، آن پیش‌شرط‌های مهم‌تر، نخست، سطوح واقعی رابطه سرمایه و کارگر همچون شیء/فی‌نفسه کانتی مهیاری نادیده باقی می‌ماند؛ دوم، سطح تبروها و روندهای انتزاعی و شیءگونه پول کار و کالا که بعدا آن را بیشتر تحلیل خواهیم کرد؛ و سوم، سطح تجربی‌یواسطه خرید و مصرف اشیای سودمند. به هاکنام خرید خود را با اجناس و محصولات سودمند روبرو می‌بینیم به نام کالاها. روابط میان پول و کالا برای ما در حکم اشباح و موهوماتند. اما ارزش‌پایی سرمایه (valorization) و تحقق ارزش مبادله که هدف اصلی تولید سرمایه‌دارانه است، بدون این اشباح موهوم ممکن نمی‌شود. همچنین به محل است که با مقایسه سطوح سه‌گانه مارکس با سه عرصه کانت است که می‌توانیم بفهمیم چرا فانتاسماگوریا یک توهم واقعی است.

توهم واقعی

باید به این نکته اشاره کنیم که برخلاف رابرتسون که مدافع عقل روشنگری بود برای مارکس حضور واقعی این اشباح و حوز مفهوم فانتاسماگوریا در واقع میبن شکست عقلانیت روشنگری است. زیرا فانتاسماگوریا کوآن آن است که ما به بوسیله پیروزی خود عقل روشنگری در جهان واروبه و تاریک ظلم‌ها و اشباح گرفتار شده‌ایم.

البته، مارکس بیش‌تر در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» نیز اصطلاح تاریخچاه (Camera obscura) را به‌کار برده بود. همان‌طور که می‌دانید چناتچه دریک اتاق ویژه‌ای روزی دیوار روبه‌روی خود داشته باشد که نور بتابد از آن عبور کرده وارد اتاق شود. تصویری که از دنیای بیرون بر روی دیوار مقابل نقش خواهد بست وارُونه خواهد بود. البته بعدها برای اینکه تصاویر وارونه نباشند از لنزهای مخصوصی استفاده شد. اما این مثال کمک می‌کند توضیح مارکس از وارونگی ایدئولوژیک واقعیت را بهتر درک کنیم. تاریخچاه تشبیهی مجازی را در اختیار مارکس گذاشت که به او اجازه می‌داد تحریف و وارونه‌شدن واقعیت را بررسی کند.

اما استعاره فانتاسماگوریا پیچیدگی خاصی دارد و مارکس از آن برای روشن‌ساختن رابطه میان انسان‌ها و کالاها در نظام سرمایه‌داری بهره گرفته. او در دیباچه ۱۸۶۷جلد اول «سرمایه» در توصیف پروژه خود می‌گوید: «ما باید شیءگاه دیدن را کنار زنیم. همان شیءگاهی که بر چشم و گوشمان می‌خیزند تا به خود بیقوانیم که هویاتی در کار نیست». خود واژه فانتاسماگوریا بر پاراگراف معروف جلد اول «سرمایه» درباره فتیشیسم کالایی ظاهر می‌شود. آنجا، دیدم بحث مارکس را به صورت فشرده تکرار کیم: در فرایند تبدیل ایده‌ها به کالا، این مبحث خاص که محصول کار انسانی است اباخود خود یا سازه‌ذاتی و حتی یا فایده یا خیر مصرف‌ان در مقام یک مصرف «خاص»- از دست می‌دهد. ولی همین میز در بازار، یعنی در متن رابطه‌ای مستقل و مجزا از تولید، ارزش دیگری پیدا می‌کند که مارکس آن را ارزش مبادله می‌نامد. فلسفه‌ارزیا اصطلاحی است که مارکس برای توصیف ارزش مبادله یا وضعیت جدید محصول کار به کار می‌برد. همان پیشینی و استعلایی مقولات فلسفه و حسانیت استعلایی که شرط ظهور و ممکن‌شدن سطح اول است اما خودش تجربه نمی‌شود و به همین سبب کانت حتی آن را توهم استعلایی می‌نامد و ۳) در تقابل با سطح قبلی که جزئی از جهان پدیداری یا فنومنال است. سطح سوم همان عرصه اشیا فی‌نفسه یا نومنیست که غیرقابل شناخت است.

گذر از نقشه‌برداری استعلایی/ مجازی مبتنی‌بر فلسفه و علم به نقشه‌های تاریخی/ طبقاتی مبتنی‌بر سرکوب و ستیز مستلزم گذر از توصیف سه‌گانه‌های کانت و اینترنت به حوزه برنلاظم تفکر مارکس، فروید و لاکان است. در همه این موارد به‌ویژه در مورد سه‌گانه مصرف لاکان یعنی امر خیالی/ امر نمادین/ امر واقعی با شباخت‌ها و تفاوت‌های بسیاری مواجه می‌شویم که فرصت پرداختن به آنها نیست. هرچند می‌توانند بسیار مهم و تفکربرانگیز باشند. من فقط به اشاره کوتاهی به فروید و مارکس بسنده می‌کنم. اما قبل از آن باید نکته مهمی را طرح کنم. گذر از کانت به مارکس و فروید و لاکان مستلزم یک میانجی مهم یعنی هگل است. مستلزم تلاشی هگلی برای رادیکالیزه‌کردن فلسفه کانت و دیالکتیکی‌کردن مرزکشی‌های اوست. به‌نحوی‌که سه سطح را به عرصه موردنظر کانت را نه‌فقط به صورت مکانیکی و انتزاعی از هم جدا نینیسم بلکه در هم فروفتن آنها را نیز محصول تناقضات و گسست‌ها و شکاف‌های درونی آنها قلمداد کنیم. به گفته هگل، امر واقعی یا فی‌نفسه فقط در هیئت شکافی درون جهان پدیداها موجودیت می‌یابد. یعنی به میانجی تناقضات درون و میان دو سطح دیگر. پس فقط به‌واسطه هگل است که می‌توان از نقشه‌برداری به نقشه و از فلسفه به تاریخ گذر کرد.

با کمک نظریه تفسیر خواب فروید می‌توان این سه سطح را در فروید هم دید:

۱) محتوای آشکار رؤیا (هر خوابی که می‌بینیم)؛ ۲) محتوای نهفته یا پنهان رؤیا (ساختار میل و رابطه بین میل و زنجیره دال‌ها) و ۳) تحقق خیالی میل ناخودآگاه که خواب را ممکن می‌سازد. در اینجا هم سطح سوم یعنی همان میل ناخودآگاه فقط از طریق حرکت برتنش از سطح ۲ به ۱ با همان عمل رؤیا تحقق می‌یابد. ناخودآگاه و سرکوب، امور قبلی و آغازین نیست بلکه از خلال حرکت میل سرکوب‌شده و تفسیرهای متضاد از تحقق می‌یابند. این سه عرصه به شکل دیالکتیکی به میانجی تناقض‌هایشان به هم وصل می‌شوند.

در مارکس هم با سه سطح مواجهیم: ۱) سطح اول همان امر بی‌واسطه واقعیت تجربی زمان و مکان است. سطح اجناس و اشیا سودمند که ما آنها را در بسازار خریدوفروش می‌کنیم. در مغازه ما با اقتصاد سیاسی کار نداریم و اول صرفا وسیله‌ای است که اجازه می‌دهد من سایگ چیپس بخرم؛ ۲) سطح شیءوالاتو و پر از توهمات پول و کالا و ارزش مبادله که نیروهایی انتزاعی و بر فراز دسترس و فهم ما هستند. مگر به هنگام بحران که به قول مارکس پول از وسیله مبادله به یکباره ارزش واقعی بدل می‌شود. سطح دوم در حالت عادی برای ما یک امر موهوم است. همان مردم‌های متحرک و احساب بدون بدنی که از درون کاندانسانویای قرن هجدهم بیرون می‌آید. همان نیروهای انتزاعی پول، کالا و ارزش مبادله که خیرت اجناس مغازه را مصرف می‌کنند؛ ۳) سطح سوم سطح واقعی تولید است که ما اصلا به آن را نمی‌بینیم. فانتاسماگوریا جایی می‌آید که تولید محو شده و ما با سطح دوم مواجهیم خرید و مصرف کالایی به نام پول. اما همین تولید در سرمایه‌داری در واقع سبب می‌شود سطح سخت و طاقت‌فرسای کار که متعلق به حوزه تولید است پنهان بماند. این پنهان‌کردن حقیقت مبادله کار با سرمایه با دستمزد عملا به معنای سرپوش‌نهادن بر واقعیت وجود استثمار است. البته تفاوتی که استثمار را پنهان می‌کند همان مفهوم بیشرفت بدون بها و ابدی است که لیبرالیسم از آغاز بر آن بای فشرده است. ولی مسئله اساسی کشف منشأ ارزش یعنی همان کار زنده است. کار زنده‌ای که اگر مبادله کار مرده‌ای بماند مرده کار را فرابند تولید محدود خواهد شد به حرکت همیشه‌ای با غول سرمایه که بی‌وقفه سرمایه تولید می‌کند. بدین‌سان، تصویر سرمایه از حرکت به مثابه شرایط مبنایی قائم به ذات تصدیق می‌شود. همه چیز در تولید برای تولید خلاصه می‌شود. بی‌آنکه انرژی از کار زنده به چشم بخورد. ازاین‌روی، باید بتوانیم به گفتر مفاک تولید یا آنچه مارکس از آن به مثابه دوزخ تاریک یاد می‌کند سرفکنیم. در این سفر نخست با رابطه تولید مواجه می‌شویم. همان عرصه‌ای که در آن کار تولید و بازتولید می‌شود. ولی این تولید و بازتولید به بهای حیات همان کارگران تولید می‌گیرد. چهار کوتیکی که توصیف‌های مارکس به تصویر می‌کند در روای نقاط مبادله کالاها گویای نقشه‌برداری از عرصه‌هایی است که کار در آنجا جریان دارد. دروافع این عرصه‌ها که در آن استثنا تبدیل به قاعده می‌شود، و دوزخ یا زندگی روزمره یعنی با وضعیت عادی و همیشگی یکی می‌گردد. مارکس در فصل هشتم کتاب «سرمایه» با یادآوری دانته به همین دوزخ اشاره می‌کند. در این فصل او به توصیف روز کاری می‌پردازد و هر نوع کاه بی‌طرف و خنثی و به کار دستمزدی، یعنی همان نکاه اقتصاد سیاسی کلاسیک را نقد می‌کند. نکاهی که سعی می‌کند رنکوبویی عقلانی به خود کیرد.

اما به کفته متفکرانی نظیر هری هارتونیان و مسیمیلیانو تومبا، در تقابل با کلی‌کویی عقلی اقتصاددانان کلاسیک که کار دستمزدی را فقط یک نمونه از پدیده ابتدا و ابتدا برای مبادله و افزایش ارزش تولید می‌کند. تولید «کالا» تنها در فرامسیون استثنایی و رازآمیخته کار می‌کند. نکاه او به کلی‌نکر بیک جزئی‌نکر است، یعنی نکاهی مشترک‌شده به حقیقت کار بدنی و شرایط لازم برای بیرون‌کشیدن ارزش مبادله از بدن کارکر، نکاهی متمرکزشده و وضعیتی که در آن از سویی بدن کارکر به ابتلاء درمی‌آید و از سوی دیکر همین بدن در برابر استمار مقاومت نشان می‌دهد.

این نوع کار جانفرسا طبیعی نیست بلکه بالاجبار و با تحمیل نظمی مکانیکی و انتزاعی بر جسمی به هیئت مرز روزه کارکر سایه می‌اندازد و این خشونتی است به‌هیچوجه نمی‌توان از منظر مبادله به مبادلت و ابعاد آن بی برد. به کفته مارکس، سرمایه‌داری در همان مرحله مانوفاکتور نیز دهشت‌بار دوزخ دانته را پشت سر نهاده بود. نزول اندیشه علمی مارکس به درون عرصه‌های تولید کوفته دوردنت سبب می‌شود شرایط سخت و طاقت‌فرسای کار که متعلق به حوزه تولید است پنهان بماند. این پنهان‌کردن حقیقت مبادله کار با سرمایه با دستمزد عملا به معنای سرپوش‌نهادن بر واقعیت وجود استثمار است. البته تفاوتی که استثمار را پنهان می‌کند همان مفهوم بیشرفت بدون بها و ابدی است که لیبرالیسم از آغاز بر آن بای فشرده است. ولی مسئله اساسی کشف منشأ ارزش یعنی همان کار زنده است. کار زنده‌ای که اگر مبادله کار مرده‌ای بماند مرده کار را فرابند تولید محدود خواهد شد به حرکت همیشه‌ای با غول سرمایه که بی‌وقفه سرمایه تولید می‌کند. بدین‌سان، تصویر سرمایه از حرکت به مثابه شرایط مبنایی قائم به ذات تصدیق می‌شود. همه چیز در تولید برای تولید خلاصه می‌شود. بی‌آنکه انرژی از کار زنده به چشم بخورد. ازاین‌روی، باید بتوانیم به گفتر مفاک تولید یا آنچه مارکس از آن به مثابه دوزخ تاریک یاد می‌کند سرفکنیم.

در این سفر نخست با رابطه تولید مواجه می‌شویم. همان عرصه‌ای که در آن کار تولید و بازتولید می‌شود. ولی این تولید و بازتولید به بهای حیات همان کارگران تولید می‌گیرد. چهار کوتیکی که توصیف‌های مارکس به تصویر می‌کند در روای نقاط مبادله کالاها گویای نقشه‌برداری از عرصه‌هایی است که کار در آنجا جریان دارد. دروافع این عرصه‌ها که در آن استثنا تبدیل به قاعده می‌شود، و دوزخ یا زندگی روزمره یعنی با وضعیت عادی و همیشگی یکی می‌گردد. مارکس در فصل هشتم کتاب «سرمایه» با یادآوری دانته به همین دوزخ اشاره می‌کند. در این فصل او به توصیف روز کاری می‌پردازد و هر نوع کاه بی‌طرف و خنثی و به کار دستمزدی، یعنی همان نکاه اقتصاد سیاسی کلاسیک را نقد می‌کند. نکاهی که سعی می‌کند رنکوبویی عقلانی به خود کیرد.

اما به کفته متفکرانی نظیر هری هارتونیان و مسیمیلیانو تومبا، در تقابل با کلی‌کویی عقلی اقتصاددانان کلاسیک که کار دستمزدی را فقط یک نمونه از پدیده ابتدا و ابتدا برای مبادله و افزایش ارزش تولید می‌کند. تولید «کالا» تنها در فرامسیون استثنایی و رازآمیخته کار می‌کند. نکاه او به کلی‌نکر بیک جزئی‌نکر است، یعنی نکاهی مشترک‌شده به حقیقت کار بدنی و شرایط لازم برای بیرون‌کشیدن ارزش مبادله از بدن کارکر، نکاهی متمرکزشده و وضعیتی که در آن از سویی بدن کارکر به ابتلاء درمی‌آید و از سوی دیکر همین بدن